



Quran and Hadith Studies

Vol. 52, No. 1, Issue 104

Spring & summer 2020

DOI: 10.22067/naqhs.v52i1.78734

علوم قرآن و حدیث

سال پنجاه و دوم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۴

بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۷۳-۹۲

مفهوم قرآنی استیناس:

ارزیابی اقوال تفسیری با رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و ریشه‌شناسی*

دکتر احمد پاکتچی

دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Email: apakatchi@gmail.com

چکیده

ریشه استیناس که خود بازگشت به ماده «آن س» دارد، دو بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ یک بار در قالب فعل «تستانسوا» (نور/۲۷) و بار دیگر در قالب اسم فاعل «مستانسین» (احزاب/۵۳). در حالی که در باره کاربرد دوم به هر دلیل، در میان مفسران مناقشه خاصی دیده نمی‌شود، در کاربرد نخست معنای استیناس به اندازه‌ای چالش برانگیز بود که از همان سده‌های نخست به پیدایی اقوال تفسیری متعدد انجامید. مسئله پژوهش حاضر آن است که تنش معنایی موجود در استیناس که منجر به اختلاف اقوال تفسیری گشته، ناشی از چیست و در ادامه مشخص شود کدام یک از این اقوال قابل ترجیح هستند.

روش مورد استفاده در این پژوهش، در بخشی از کار تاریخ واژه‌نگاری است، بدین معنا که روند تعریف‌های ارائه شده از واژگان مربوط در کتب لغت، در گذر زمان و تغییرات رخ داده در آن مطالعه می‌گردد. در بخشی دیگر هم از روش‌های متداول در زبان‌شناسی تاریخی برای ریشه‌شناسی سامی بهره گرفته می‌شود. هدف از انجام این پژوهش افزون بر حل مسئله خرد، نشان دادن آن است که چگونه دو رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و ریشه‌شناسی می‌توانند در ارزیابی اقوال تفسیری به کار گرفته شوند و چگونه می‌توان نتایج حاصل از این دو رویکرد را همگرا ساخت.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، تفسیر، استیناس، رویکرد تاریخی، ریشه‌شناسی.

The Quranic Concept of Estinas: Evaluating Interpretive Traditions with a Historiographical and Etymological Approach

Dr. Ahmad Pakatchi

Associate Professor, Institute of Humanities and Cultural Studies

Abstract

The root of the word "Estinas," which is derived from the core "Ans", has been used twice in the Holy Qur'an; Once in the form of a verb "Tastanisoo" (Noor / 27) and again as a nominal "Mustanasin" (Ahzab/53). While there is no controversy among exegetes about the second meaning for any reason, the first meaning of Estinas has been so challenging that it gave rise to numerous interpretive approaches in the first centuries. The present study aims to discover the reason for semantic discrepancy about Estinas and to determine which of these statements are preferable.

One of the methods used in this study is the history of lexicography, meaning that the process of defining related words in dictionaries is reviewed over time along with their changes. In another section, techniques conventionally used in historical linguistics are employed for the analysis of Semitic etymology. The purpose of this research, besides addressing minor problems, is to demonstrate how the two approaches of etymology and the history of lexicography can be adopted to evaluate interpretive statements and how the results of these two approaches can be merged.

Keywords: Holy Quran, Tafsir, Estinas, Historical Approach, Etymology

مقدمه

در این راستا، نخست به تبیین و طبقه‌بندی اقوال تفسیری در پیرامون آیه نور/۲۷ می‌پردازیم تا صورت مسئله به خوبی منقح گردد؛ در گام بعد به کاربردهای ماده «أ ن س» در قرآن و احادیث می‌پردازیم که ارتباطهای معنایی در حیطه نصوص دینی آشکارتر گردد. آنگاه در مقام بحث تحلیلی، بخشی به تحلیل معنایی ماده از منظر تاریخ واژه‌نگاری، و بخش دیگر به ریشه‌شناسی اختصاص داده می‌شود تا بتوان به ارزیابی در باره اقوال تفسیری دست یافت.

الف. اقوال مفسران در باره استیناس

همان‌گونه که گفته شد، ریشه استیناس در قرآن کریم دو بار در آیه‌های زیر به کار رفته است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (نور/۲۷)

یعنی: ای کسانی که بگرویدند، در هیچ خانه‌ای مروید مگر در خانه‌های خویش، تا آن‌گاه که برسیدید که هیچ مردم هست، و در هیچ خانه مروید تا پیش سلام نکنید بر اهل آن. آن به است شما را تا مگر پند پذیرید (مبیدی، ۶/۴۹۸).

... وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ ... (احزاب/۵۳)

یعنی: ... لکن چون شما را با خور * دنی خوانند، در شوید و چون طعام بخورید بپراکنید و نه‌چنان که از سخنان برسید که آن پیامبر را می‌برنجاند (مبیدی، ۸/۷۷).

قبل از درگیر شدن در بحث، توجه به این نکته مهم است که دو سوره نور و احزاب از جهات مختلفی - از جمله طرح موضوع حجاب - دارای پیوندهای مفهومی هستند و تنها کاربردهای قرآنی استیناس هم در این دو سوره است. به هر روی، آن‌گونه که اشاره شد، استیناس در آیه احزاب، عملاً توجه مفسران را به خود جلب نکرده و موضع چالش آنان تنها در باره کاربرد این ریشه در سوره نور بوده است.

بیشتر مفسران و مترجمان، با لحاظ کردن سیاق آیه، استیناس را به اذن گرفتن برگردانده‌اند و کمتر به معنای لغوی آن توجه داشته‌اند؛ اما در ترجمه‌های محدودی مانند آنچه از مبیدی انتخاب شد، همچنان معنایی از طیف «دیدن، دریافتن» مطرح شده است. حتی آنان که از

استیناس در سوره نور، معنای «اذن گرفتن» را برداشت کرده‌اند، تنها تکیه‌شان بر سیاق آیه است. به هر تقدیر، مفسران این ماده را در «تستأنسوا» به دو صورت معنا کرده‌اند که یکی راجع به طیف معنایی اول از معانی یاد شده در بخش لغوی - یعنی «دریافتن» است، و دومی برداشتی کاملاً تفسیری است و وجه لغوی ندارد.

دسته اول از تفاسیر که به طیف معنای «دریافتن» بازمی‌گردند استیناس به معنای «کسب آگاهی کردن» که بیشتر با معنای باب استفعال سازگار است، و استیناس به معنای «آگاه کردن» که قدری تکلف به همراه دارد. معنای نخست، یعنی «کسب آگاهی کردن» را به ندرت در تفسیر آورده‌اند. از جمله ابوزکریا فرآء (د ۲۰۷ ق) بر آن است که استیناس در آیه مورد بحث، به همین معناست و مقصود آن است که فرد کسب آگاهی کند که آیا کسی در خانه هست یا خیر؟ از همین رو، وی معتقد بود که در آیه یک تقدیم و تأخیر بلاغی رخ داده و سلام کردن که خود ایزاری برای خبر گرفتن است، بر استیناس یا کسب آگاهی کردن مقدم شده است (بیهقی، شعب الایمان، ۶ / ۴۳۸؛ ابن‌منظور، ۶ / ۱۵).

ابن‌قتیبه دینوری (د ۲۷۶ ق) نیز استیناس را راجع به معنای «علم» می‌شمرد و مقصود از آیه را این می‌دانست که «بدانند آیا در خانه کسی هست که از او اذن بخواهند یا خیر» (ابن‌عربی، احکام القرآن، ۳ / ۳۷۰). ابوجعفر طبری (د ۳۱۰ ق) نیز پس از نقل اقوال مختلف، رأی مختارش آن بود که استیناس در آیه به معنای «کسب آگاهی کردن» باشد و استیذان که از آن سخن خواهد آمد، برای آن است که شخص تازه‌وارد از اذن اهل خانه «آگاه گردد» و اهل خانه با استیذان او از ورود وی «آگاه شوند» (فلیأنس إلی إذنه‌م له فی ذلک، ویأنسوا إلی استیذانه إیاهم: طبری، ۱۸ / ۱۱۲).

به این دسته از تفاسیر، باید اقوالی را افزود که به جای معادل گرفتن استیناس با «آگاه کردن» یا «کسب آگاهی کردن»، به مصادیق آن پرداخته‌اند. پیش از همه باید به یک حدیث نبوی به روایت ابویوب انصاری اشاره کرد که در تفسیر آیه وارد شده و استیناس در آن به سخن گفتن تازه‌وارد با تسبیح و تکبیر و حمد، یا حتی تنحج برای آگاه کردن اهل خانه بازگردانده شده است (سیوطی، ۵ / ۳۸، از منابع متعدد). از ابن‌مسعود نیز نقل شده است که استیناس در آیه را اشاره به آگاه کردن اهل خانه نسبت به ورود خود با کاری مانند تنحج دانسته است (ابن‌عربی، احکام القرآن، ۳ / ۳۷۰). اما قول اخیر بیشتر از همه از مجاهد مفسر مکه از تابعین، در منابع شهرت یافته است (طبری، ۱۸ / ۱۱۱؛ سیوطی، ۵ / ۳۸، از منابع متعدد).

در روایت ابن ابی نجیح از مجاهد، به جای تنحنح از تجرّس به معنای «آواز دادن»، «صدا کردن» به عنوان مصداق استیناس سخن آمده است (طبری، ۱۱۲ / ۱۸). طبری به درستی این تنحنح و آواز دادن را از آن رو به آیه مربوط دانسته که هدف آگاه کردن اهل خانه بدان است که کسی بر آنان وارد شده است (طبری، همانجا).

اما دسته دوم از تفاسیر، ناظر به اقوالی است که استیناس را بدون توضیح به معنای استیذان گرفته‌اند. این برداشت در تفسیر و نیز ترجمه آیه بیشترین شهرت را دارد و از شماری از صحابه و تابعین نقل شده است. از آن جمله است:

ابن عباس به روایت سعید بن جبیر (طحاوی، ۲۵۱ / ۴؛ بیهقی، شعب الایمان، ۴۳۷ / ۶؛ ضیاء مقدسی، ۹۱ / ۱۰).

ابن عباس به روایت ابن جریج (طبری، ۱۱۰ / ۱۸)

ابن عباس به روایت علی بن ابی طلحه (ابن ابی حاتم، ۲۵۶۶ / ۸).

ابن عباس به روایت ابوصالح (بیهقی، شعب الایمان، ۴۲۸ / ۶)

ابن عباس به روایت ابن سعد از نیاکانش (طبری، همانجا؛ برای نقل‌های دیگر از ابن عباس، نک: سیوطی، ۳۸ / ۵).

قتاده به روایت معمر بن راشد (صنعانی، ۵۵ / ۳؛ طبری، همانجا).

قتاده به روایت سعید بن ابی عروبه (بیهقی، شعب الایمان، ۴۴۲ / ۶).

قتاده به روایت محمد بن یسار (ابن ابی حاتم، ۲۵۶۶ / ۸؛ برای نقل‌های دیگر از قتاده، نک: سیوطی، ۳۹ / ۵).

عکرمه مولای ابن عباس بدون ذکر راوی (بیهقی، شعب الایمان، ۴۳۷ / ۶).

از اتباع تابعین و علمای پسین نیز قول به این تفسیر بسیار نقل شده است؛ از جمله مقاتل بن سلیمان (د ۱۵۰ ق) از مفسران متقدم و مالک بن انس (د ۱۷۹ ق) امام مالکیان بدین قول گراییده بودند (مقاتل بن سلیمان، ۴۱۵ / ۲؛ ابن عربی، احکام القرآن، ۳۷۱ / ۳).

از مقایسه دسته اخیر از تفاسیر با تفاسیر دسته اول که استیناس را برپایه معنای «دریافتن» و «آگاهی گرفتن / دادن» فهمیده بودند، می‌توان دریافت که معنا کردن استیناس به استیذان هم باید مانند تنحنح و تجرّس نوعی مصداقیابی از «آگاهی گرفتن / دادن» باشد، نه آن که ثابت کننده وجهی تازه در معنای لغت باشد. در این میان، سخن ابوجعفر طحاوی (د ۳۲۱ ق) که استیناس در این آیه را از حیث لغت به معنای استیذان گرفته و یادآور شده است این کاربرد

مربوط به زبان اهل یمن است، استثنایی ویژه است. وی تصریح می‌کند که کاربرد استیناس بدین معنا تا زمان در یمن دوام داشته است (طحاوی، ۴/ ۲۴۸). از آنجا که نشانی از زمینه لغوی معنای استیذان در معانی ماده «أ ن س» دیده نمی‌شود، باید گفت آنچه طحاوی را در این باور افکنده کاربردی بوده که ظاهراً در یمن خود با آن مواجه شده است؛ اما این کاربرد را نباید دوام معنایی از عصر قرآن، بلکه باید کاربردی مستحدث انگاشت که ناشی از نوعی تخصیص مترعانه در معنای استیناس تحت تأثیر اقوال مفسران دسته دوم، و لغوی شدن برداشت تفسیری در آن جامعه بوده است.

در اینجا گفتنی است بازگرداندن استیناس به استیذان در آیه مورد بحث، جنبه قرائت نیز به خود گرفته و در قرائات شاذ جایی برای خود گشوده است. قرائت «حتی تستأذنوا و تسلّموا علی أهلها» به نقل سعید بن جبیر از ابن عباس در منابع تکرار شده است (طبری، ۱۸/ ۱۰۹؛ بیهقی، شعب الایمان، ۶/ ۴۳۷-۴۳۸). جعفر بن ایاس به نقل از مجاهد نیز آن را از ابن عباس نقل کرده است (طحاوی، ۴/ ۲۳۹؛ برای نقل‌های دیگر از ابن عباس، نک: سیوطی، ۵/ ۳۸). سفیان ثوری بدون ارائه سلسله سند، آن را از سلیمان اعمش قاری کوفه نیز آورده (طبری، ۱۸/ ۱۱۰) و از زبان اعمش، آن را قرائت اصحاب ابن مسعود شمرده است (سفیان ثوری، ۱/ ۲۲۴). این قرائت افزون بر ابن عباس، از میان صحابه از ابی بن کعب (طبری، ۱۸/ ۱۱۰) و از میان تابعین از قتاده (بیهقی، شعب الایمان، ۶/ ۴۴۲) نیز نقل شده است. با محور قرار دادن این باور که سلام دادن از حیث معنایی بر استیذان مقدم است - آن گونه که بحث آن گذشت - در برخی روایات این قرائت، افزون بر تبدیل «تستأنسوا» به «تستأذنوا»، تقدیم و تأخیر نیز انجام شده و عبارت به صورت «حتی تسلّموا علی أهلها و تستأذنوا» خوانده شده است. این قرائت را برخی به نقل از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند (ابوعبید، ۲/ ۱۲۹؛ طبری، ۱۸/ ۱۱۰؛ قس: ابن خالویه، ۱۰۱) و به نقل از ابراهیم نخعی نیز به مصحف ابن مسعود بازگردانده شده است (طبری، همانجا؛ بیهقی، شعب الایمان، ۶/ ۴۳۷؛ سیوطی، ۵/ ۳۸؛ قس: ابن خالویه، همانجا). روایتی از عکرمه نیز آن را به قرائت ابی بن کعب نسبت داده است (سیوطی، ۵/ ۳۸). از آنجا که نام سه صحابی ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب در هر دو شکل قرائت تکرار می‌شود و روایان قرائت از ابن عباس بسیار با روایان تفسیر به استیذان انطباق دارند، این دو قرائت و تفسیر را باید گونه‌های تحول یافته از یک پیش‌روایت تلقی کرد.

گفتنی است در مقام تأکید بر این که قرائت به صورت «تستأذنوا» در مصحف نیز اصالت

دارد، روایاتی به نقل از سعید بن جبیر، مجاهد و دیگران از ابن عباس وجود دارند که اصرار می‌ورزند بر این که تبدیل واژه به «تستأنسوا» از وهم یا خطای کاتبان مصحف بوده است (به تعبیر وهم: ابو عبید، ۲/ ۱۲۹؛ طبری، ۱۸/ ۱۱۰؛ بیهقی، شعب الایمان، ۶/ ۴۳۷؛ به تعبیر خطأ: طبری، ۱۸/ ۱۰۹-۱۱۰؛ طحاوی، ۴/ ۲۴۹، ۲۵۱؛ بیهقی، شعب الایمان، ۶/ ۴۳۷؛ ضیاء مقدسی، ۱۰/ ۹۶؛ سیوطی، ۵/ ۳۸؛ به تعبیر سقط: طبری، ۱۸/ ۱۰۹؛ بیهقی، شعب الایمان، ۶/ ۴۳۸).

در پایان این بخش باید گفت ابوهلال عسکری در بحث از وجوه و نظایر، استیناس را در حالی که تنها دو کاربرد قرآنی دارد، دارای دو وجه معنایی شمرده است؛ او این ریشه را در سوره نور به معنای استیدان و در سوره احزاب به معنای «أنس جستن» (طلب الأُنس) گرفته است (ابوهلال، ۸۹-۹۰).

ب. ماده «أ ن س» در زبان قرآن و حدیث

فارغ از واژه انسان و اسم‌های هم‌ریشه آن که معنایی نزدیک بدان دارند، ماده «أ ن س» در قرآن ۵ بار در باب افعال - یعنی ایناس - و دو بار در باب استفعال - یعنی استناس - به کار رفته است؛ در حالی که ثلاثی مجرد آن نمونه‌ای ندارد.

کاربردهای آن در باب افعال از این قرارند:

وَأْتَلُوا أَلْيَتَايَ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ... (نساء/۶)

یعنی: و آزمایید بی‌پدران را تا چون رسند زناشوهری را، پس اگر بدانید از ایشان

راه‌یافتگی، پس دهید به ایشان خواسته‌های ایشان را ... (ترجمه قرن دهم، ۱۳۸۳، ص ۶۴).

وَهَلْ أُنَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ (۹) إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا

بِقَبْسٍ أَوْ أُجِدُّ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى (طه/۱۰)

یعنی: و آمد به تو خبر موسی؟ چو بدید آتش گفت مر زن خویشان را درنگ کنید که من

بدیدم آتشی، تا مگر بیارم شما را از آن آتش زوانه‌ای یا بیابم بر آتش راهی (ترجمه تفسیر

طبری، ۴/ ۹۸۶-۹۸۷).

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَأَتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ

تَصْطَلُونَ (نمل/۷)

یعنی: که گفت موسی مر کس‌های خویش را که من دیدم آتشی، تا بیارم شما را از آن

آگاهی یا آرم شما را آتشی فراگرفته تا مگر شما گرم شوید (ترجمه تفسیر طبری، ۵/ ۱۱۹۹).

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ
نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (قصص/۲۹)

یعنی: و چون تمام کرد موسی زمان، و برفت با کس‌های خویش، بدید از ناحیت کوه سینا آتشی. گفت موسی اهل خویش را که بباشید شما اینجا که من بدیدم آتشی، تا مگر بیارم شما را از آن آگهی یا افروخته‌ای از آتش تا مگر شما گرم شوید (ترجمه تفسیر طبری، ۵/ ۱۲۶۴). همان‌گونه که به روشنی دیده می‌شود، در همه موارد فعل «آنَس» در این کاربرد، معنایی از طیف «دید، دریافت» افاده می‌کند و ابتدا طیف معنایی «همراه شدن، روابط نزدیک برقرار کردن» را نمی‌رساند. در مجموع اصلاً نمی‌توان موردی را در قرآن کریم نشان داد که ماده «آن س» در هیچ بابی، به طیف معنایی «آرام گرفتن» یا «روابط نزدیک برقرار کردن» گراییده باشد و دایره معانی قرآنی آن را باید در طیف «دانستن، دیدن» دنبال کرد.

در پیجویی از کاربردهای این ماده در احادیث، نخست باید به نمونه کاربرد در خبری بلند روایت شده از پیامبر (ص) در شرح داستان آمدن حضرت ابراهیم به خانه اسماعیل (ع) و بازگشت بدون دیدن او اشاره کرد که در موضعی از آن می‌گوید: فلما جاء إسماعیل، كأنه آنَسَ شيئاً، فقال: هل جاءكم من أحد؟. یعنی هنگامی که اسماعیل آمد، گویی چیزی احساس کرده بود که گفت: آیا کسی نزد شما آمده بود؟ (بخاری، ۳/ ۱۲۲۹؛ بیهقی، ۲/ ۵۰). ابن‌اثیر جزری «آنَس» در این حدیث را به معنای «علم» (دانستن) گرفته است (ابن‌اثیر، النهایه، ۱/ ۷۴)، ولی با توجه به آنچه در بخش لغوی گفته شد، معنای احساس کردن در این سیاق بیشتر صادق است. فراتر در خبری دربردارنده گفت‌وگویی میان عمر بن خطاب با یکی از کاهنان عرب حکایت بسته شدن راه برای خبرگیری جنیان از اخبار آسمان با ظهور پیامبر (ص) به میان آمده و در خلال آن عبارتی از زبان یک جنی توسط کاهن با این لفظ آمده است: «ألم تر إلى الجن وإبلاسها، ویأسها من بعد إیناسها...». در این عبارت إیناس از سوی شارحان به معنای «دانستن»، و اشاره به آگاهی یافتن جنیان بر اخبار غیب پیش از رخداد گرفته شده است (ابن‌اثیر، همانجا).

در حدیثی از ابن‌مسعود، راوی این صحابی در باره کردار او چنین می‌گوید: «کان إذا دخل

۱ مأخذ اصلی این حدیث صحیح بخاری است که فقط در طیفی از روایات آن - به ویژه روایت داوودی - «بعد إیناسها» و در روایات دیگر «بعد إنکاسها» آمده که خارج از بحث حاضر است (نک: بخاری، ۳/ ۱۴۰۳؛ با لفظ إیناسها: حمیدی، ۱/ ۱۲۰، به نقل از بخاری: ابن‌حجر، فتح، ۷/ ۱۸۰، از برخی نسخ بخاری؛ عینی، عمدة القاری، ۷/ ۱۷، از روایت داوودی؛ نیز: ابن‌جوزی، کشف‌المشکل، ۱/ ۱۰۱؛ ابن‌منظور، مختصر تاریخ دمشق، ۶/ ۲۰).

داره استأنس، و تکلم ثم رفع صوته ...» (ابن ابی شیبه، ۵ / ۲۵۵) و شارح عبارت را چنین معنا می‌کند که وقتی ابن مسعود به خانه‌اش می‌آمد، قبل از آن که به درون خانه آید، «کسب آگاهی» (استعلام) می‌کرد (ابن اثیر، النهایه، ۱ / ۷۴).

ابن عباس نیز در پاسخ به نجله بن عامر، در باره رسیدن اطفال به حد رشد، از تعبیر «حتی یونس منه الرشد» استفاده کرده و شارح آن را به معنای «دانستن» بازگردانده است؛ یعنی از احوال فرد دانسته شود که به کمال عقل و استواری کردار و توان تصرف در امور خود رسیده است (ابن اثیر، همانجا). گفتنی است همه کاربردهای یاد شده در اخبار، تنها به طیف معنایی «دریافتن» بازگشت دارند که طبق انتظار به کاربردهای قرآنی کاملاً نزدیک، و از کاربردهای مستحدث عربی دور است.

به موارد یاد شده باید احادیثی به نقل از امام صادق (ع) را علاوه کرد که از آن سخن گفته‌اند که آدم تنها به حوا «أنس» گرفت (ابن بابویه، ۱ / ۱۷-۱۸) و این که به همین سبب زنان به «نساء» نامیده شدند (برقی، ۲ / ۳۳۶؛ کلینی، ۵ / ۱۹۰-۱۹۱؛ ابن بابویه، ۱ / ۱۸).

ج. ماده أن س از منظر تاریخ واژه‌نگاری

در کهن‌ترین منبع لغت عربی، یعنی کتاب العین منتسب به خلیل بن احمد (د ۱۷۰ ق)، دو معنای اصلی فعلی برای ماده «أن س» می‌توان بازجست. نخستین و جدی‌ترین این دو معنا، بر محور «دریافتن» و معانی مرتبط با آن است که معنایی مانند «دیدن»، «دانستن» و «احساس کردن» را در برمی‌گیرد. از جمله در کتاب العین اشاره می‌شود که در جمله «أنست شخصاً من مکان کذا»، مقصود «دیدن» است (رأیت؛ خلیل، ۷ / ۳۰۸). همچنین در جمله «البازی يتأنس إذا جلی ونظر رافعاً رأسه»، تأنس در باب تفعل ناظر به معنای «نگاه انداختن» است (همان اثر، ۷ / ۳۰۸؛ نیز ازهری، ۱۳ / ۶۰).

این منبع، فراتر می‌افزاید: «أنست من فلان ضعفاً أو حزماً»، یعنی «دانستم» (علمتُه؛ خلیل، ۷ / ۳۰۸) و نیز اشاره دارد که «أنست فزعاً وأنسته، إذا أحسست ذاک ووجدتُه فی نفسک»، یعنی آن را «احساس کنی و در خویشتن بیابی» (همانجا؛ نیز ازهری، ۱۳ / ۶۰). تفاوت این دو گونه کاربرد بافت محور است؛ آنجا که به دریافتن چیزی از بیرون مربوط می‌شود و قابل رؤیت است، آن را به دیدن؛ آنجا که مربوط به امری درونی است، اما به دیگری مربوط می‌شود، به «دانستن»؛ و آنجا که بازگشت آن به امری درونی است که مربوط به خویش است، به «احساس

کردن» تعبیر می‌شود، هر چند بن‌مایه معنایی همه آنها «دریافتن» است. اما معنای دوم که در کتاب العین دیده می‌شود و از طیف معنایی «دریافتن» کاملاً فاصله دارد، معنای «خوی گرفتن» است. در منبع یاد شده، ضمن اشاره به این که استثناس و انس و تانس در معنا (در این طیف معنایی) برابرند، تعبیر «انسُ بفلان» به میان آمده است (خلیل، ۷/۳۰۸). معنای این عبارت در کتاب العین، توضیح خاصی ندارد، جز آن که در ادام برای فهم معنا به یک ضرب المثل عربی اشاره می‌شود: «إذا جاء الليل استأنسَ كل وحشي، واستوحش كل إنسي»، یعنی آنگاه که شب فرارسد، هر رموک خوی گیرد، و هر اهل، رموک شود (خلیل، ۷/۳۰۸؛ نیز ازهری، ۱۳/۶۰).

مرتبط با همین طیف معناست که در همان کتاب العین، گفته می‌شود: «الآنسة» به دختری گویند که نفس نیکو داشته باشد و قرب او و سخن گفتن با او خوشایند باشد (خلیل، ۷/۳۰۸). مؤلف کتاب همچنین در موضعی دیگر در مقام توضیح واژه «استنام»، آن را به معنای «انس» (آرام گرفتن > خوی گرفتن) دانسته است، با این عبارت: «و استنامُ فلان إلی فلان، إذا أنسَ به واطمأن إلیه» (همان اثر، ۸/۳۸۶). چنین توضیحی نشان می‌دهد که در زبان عصر مؤلف، در میانه یا اواخر سده دوم هجری، ماده «أنس» در معنای «خوی گرفتن» و معنای «آرام گرفتن» که بدان نزدیک است، به اندازه‌ای آشنا بوده که از آن برای توضیح واژه دیگری سود جسته است.

در میان لغویان بعدی، در معنای اول یاد شده در کتاب العین، برخی بر محور «دیدن» و برخی دیگر بر محور «احساس کردن» تأکید کرده‌اند. ابوزکریا فرآء (د ۲۰۷ ق) یادآور شده است که در زبان عرب وقتی گفته می‌شود «اذهب فاستأنس هل تری أحداً»، مقصود آن است که برو و بنگر آیا در خانه کسی را می‌بینی؟ (بیهقی، شعب الایمان، ۶/۴۳۸). بنابراین، وی استیناس را به معنای «نگریستن» گرفته است. پس از او، ازهری (د ۳۷۰ ق) افزون بر تکرار مطالب خلیل، در پیرامون آیه «أنس من جانب ...» (قصص / ۲۹) بیان داشته که معنا این است که «موسی آتشی را دید» (أبصر ناراً: ازهری، ۱۳/۶۲).

نفظویه^۱ (د ۳۲۳ ق) به طور استحسانی ریشه «انس» به معنای «بنی آدم» را به معنای فعلی «دیدن» مربوط کرده و در تقابل با جنّ که چون دیده نمی‌شود، جن خوانده می‌شود، بر این باور بود که «انس» از آن رو چنین نامیده شده است که «مرئی» و قابل دیدن است (ازهری، ۱۳/۱۳).

۱ محمد بن عرفه واسطی در منبع، به روشنی تحریف ابراهیم بن محمد بن عرفه واسطی مشهور به نفظویه نحوی و لغوی نامدار عرب است.

۶۲؛ ابن منظور، ۱۶/۶؛ بدون ذکر قائل: صاحب بن عباد، ۸/۳۸۸؛ ابن فارس، ۱/۱۴۵). جوهری (د ۳۹۳ ق) بیان داشته که «أنست» برای صدا هم به کار برده می‌شود و در این کاربرد معنایش «شنیدن» است (جوهری، ۳/۹۰۵؛ نیز ابن منظور، ۶/۱۵). ابن فارس (د ۳۹۵ ق) نیز برای ماده «أ ن س» به اصلی واحد قائل بود و معنای اصلی آن را «ظهور» (آشکار شدن) چیزی می‌دانست (ابن فارس، ۱/۱۴۵).

این‌ها قول کسانی بود که بر معنای «دیدن» و به تبع آن «شنیدن» تأکید داشتند و اما در یادکرد از آنان که معنای «احساس کردن» را محور نهاده‌اند، نخست باید به صاحب بن عباد (د ۳۸۵ ق) اشاره کرد که گفته است: «أنست إذا أحسست شيئاً، یعنی هنگامی که چیزی را «احساس کنی» (صاحب بن عباد، ۸/۳۸۹).

اندکی بعد، ابوهلال عسکری (د ح ۴۰۰ ق) از لغت‌شناسان متقدم با محوریت دادن به معنای «دریافتن» به ماده «أ ن س»، به تفاوت میان احساس و ایناس پرداخته، یادآور شده است احساس می‌تواند هر نوع دریافت مانند دیدن و غیر آن از طریق قوای حسی را افاده کند، اما ایناس آنجاست که دیدن با ایجاد «أنس» همراه باشد (ابوهلال، الفروق اللغویة، ۷۷). او معتقد است به همین دلیل برای خدایی که می‌بیند، فعل «رأی» مقبول و ماده «أنس» غیر قابل کاربرد است (همو، تصحیح الوجوه و النظائر، ۸۹). به هر روی، وی تلاش داشته است تا الفتی دائمی میان دو طیف معنا قائل شود و رابطه دو طیف معنایی را طوری بازنماید که همواره «دریافتن» در ماده «أ ن س» با «آرام گرفتن» و «رابطه نزدیک برقرار کردن» همراه است؛ حال آن که به روشنی از کاربردهای قرآنی می‌توان دریافت که معنای «دیدن، دریافتن» در آن می‌تواند هیچ ربطی به «رابطه نزدیک برقرار کردن» نداشته باشد.

در طیف معنایی دوم، یعنی «خوی گرفتن» پس از کتاب العین، نخست باید به سخن ابوزید انصاری (د ۲۱۵ ق) از کهن‌ترین لغویان عرب اشاره کرد که به نقل ابوحاتم سجستانی به ما رسیده است. وی بر آن بود که مصدر اصلی «أنست» به کسر همزه به صورت «إنس» است و «أنس» به ضمّ تنها در باره «سخن گفتن با زنان و خوی گرفتن با آنان» به کار می‌رود (إنما الأُنس حدیث النساء ومؤانستهن: ازهری، ۱۳/۶۲). فراتر باید به دیدگاهی از ابن اعرابی (د ۲۳۱ ق) اشاره کرد که یادآور شده است به آتش «أنیسه» و «مأنوسه» گفته می‌شود، از آن رو که انسان بدان خوی گیرد و وحشت و رموکی از او زایل گردد، هر چند در سرزمینی ویرانه باشد (ازهری، همانجا). ابن اعرابی حتی در عبارتی، ماده «أ ن س» را به معنای «شادمان شدن» نیز

گرفته است که باز فرعی از طیف معنایی دوم محسوب می‌گردد (آنستُ بفلان، آی فرحتُ به: ازهری، همانجا).

فراتر از این متقدمان، ازهری (د ۳۷۰ ق)، ماده «أ ن س» را به عنوان پادزهری برای ترس شدید شناخته و یادآور شده است که «هرکس به چیزی خوی گیرد، هر قدر دارای جلال باشد، هیبت آن در دل وی کاستی گیرد» (ازهری، ۶ / ۲۴۱). معاصر او صاحب بن عباد، اشاره کرده است که «مؤنسات» کنایه از سلاح است، از آن رو که مرد با به‌همراه داشتن سلاح «خوی می‌گیرد (یا آرام می‌گیرد)» (الرجل یستأنسُ بسلاحه: صاحب بن عباد، ۸ / ۳۸۹).

یک و نیم قرن بعد، ابوالقاسم سعدی (د ۵۱۵ ق) اشاره دارد که فعل «سکن» به معنای «آنس» است؛ او که معنای «آرام گرفتن» را در مد نظر دارد، ماده «أ ن س» را اجلی از «س ک ن» شمرده و از همین رو، به عنوان معرف ماده «س ک ن» از آن استفاده کرده است (نک: سعدی، ۲ / ۱۱۷). در توضیح سخن وی، باید گفت لغویان متقدم گاه مترادف‌انگاری بین «أ ن س» و «س ک ن» را مطرح کرده‌اند؛ از جمله ابن اعرابی یادآور شده است که به آتش، از آن رو که انسان گرد آن آرام می‌گیرد، هم آنیسهُ و مأنوسهُ گفته می‌شود و هم سکن (ازهری، ۱۳ / ۶۲) و جوهری آنس را به معنای افراد مقیم در جایی ثبت کرده است (جوهری، ج ۳ / ۹۰۵؛ ابن‌منظور، ۶ / ۱۲).

در نسبت میان دو ماده «أ ن س» و «و ح ش» نیز، از لغویان کهن، جوهری اشاره دارد که «ایناس» خلاف «ایحاش» است (جوهری، همانجا) و بدین ترتیب ماده «أ ن س» را به عنوان متضاد «و ح ش» مطرح ساخته است که طیف معنایی گسترده‌ای از «ترسیدن» تا «تنهایی گزیدن» دارد و وجه جامع آن در فارسی «رمیدن» است. از لغویان سده‌های پسین، ابن‌منظور سخنان جوهری را تکرار کرده (ابن‌منظور، ۶ / ۱۴) و فیروزآبادی (د ۸۱۷ ق) به صراحت آنس را ضد «وحشه» قلمداد کرده و از واژه «مئناس» به عنوان کنایه از زن یاد نموده است (فیروزآبادی، ۲ / ۱۹۸). گفتنی است در عبارات نهج‌البلاغه نیز دو بار قرینه‌سازی «أ ن س» و «و ح ش» دیده می‌شود (خطبه ۱۸۶؛ نامه ۶۸).

معنای «تأنست الأرض» به معنای «زمین رویانید» (نبئت) که صاحب بن عباد از آن یاد کرده است (صاحب بن عباد، ۸ / ۳۸۸)، طیف معنایی سوم است با معنای محوری «سست شدن» که در منابع لغوی به شدت مغفول مانده است. ابوزید انصاری هم اشاره کرده که «آنس» از هر چیزی به معنای «آیسر»، یعنی آسان‌ترین آن است (جوهری، ۳ / ۹۰۵)؛ این هم معنایی به همان

سان نامشهور است که می‌تواند با معنای سوم «سست شدن» در ارتباط باشد. به هر روی، این احتمال وجود دارد که ماده «أ ن س» در این کاربرد اخیر، گویشی در تلفظ «أ ن ث» باشد، چنان که «ارض أنثیه» به معنای زمین نرم (فیروزآبادی، ۱/ ۱۶۱) و «تأنث» به معنای «نرم شد» (صفی‌پوری، ۱/ ۴۰) در لغت عربی مضبوط است؛ اما مهم این است که معنای «سست شدن» چنان‌که خواهد آمد، در پیشینه ریشه‌شناختی ماده «أ ن س» جایگاه روشنی دارد و می‌توانست معنایی اصیل برای این ماده، و بازمانده‌ای از کاربردی باستانی باشد که در زبان عربی کلاسیک و شاید قرآنی، کاربرد آن به ندرت نشان داده شده و در کتاب *العین* و غالب کتب لغت عربی هم نادیده گرفته شده است.

در مجموع چنین می‌نماید که در طی قرون اسلامی، به تدریج طیف معنایی «دیدن، دریافتن» از دایره معانی ماده «أ ن س» برکنار شده و طیف معنایی «خوی گرفتن» بر آن غلبه یافته است. در عربی معاصر، «آنستی» به عنوان معادلی برای «عزیزم» (Darling) به کار می‌رود که اوج غلبه این طیف از معنا بر ماده «أ ن س» است. از آنجا که طیف معنایی «خوی گرفتن» در برخی زبان‌های سامی مفقود است و روند روبه‌غلبه آن در مسیر تاریخ در زبان عربی دیده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که ماده «أ ن س» در احادیث مورد بحث را نیز نباید در بافت متأخر، در فضای غلبه طیف مورد اشاره درک کرد، بلکه انتظار می‌رود معنای ماده در احادیث از نظر تاریخی به معنای قرآنی نزدیک‌تر باشد.

د. رویکرد ریشه‌شناختی به ماده «أ ن س»

تا آنجا که به زبان عربی مربوط می‌شود، فعل «أَنَسَ»، به صورت ثلاثی مجرد به معنای «خوی گرفت، آرام یافت، همراه و قرین شد» به کار می‌رود. صورت «أَنَسَ» هم محصول درآمدن ماده «أ ن س» به باب افعال و هم مفاعله است. فارغ از این که «أَنَسَ» در کدام باب باشد، از یک سو به عنوان تعدیه معنای ثلاثی مجرد، یعنی به معنای «أَنَسَ داد، همراه و قرین قرار داد» کاربرد دارد و از دگر سو معنایی در طیف «دریافت، دانست، دید» را در بر دارد (فیروزآبادی، ۲/ ۱۹۸؛ صفی‌پوری، ۱/ ۴۱).

فراتر از عربی، در زبان اوگاریتی، ریشه فعلی *NS'* / به معنای «همراه بودن (با کسی)» و «آشنا بودن (با کسی، چیزی)» (Zammit, 2002, p. 81) و صورت اسمی *PNŠT* / به معنای «خویشاوندان» کاربرد داشته است (Del Olmo & Sanmartín, 2003, p. 84).

این طیف معنایی، با تفاوتی اندک مشابه عربی است. در زبان عبری هم باید به ریشه נש ($PN\dot{S}$) به معنای «زندگی کردن (با کسی) با محرمیت» اشاره کرد (Gesenius, 1939, p. 60) که همزادی برای واژه‌های یاد شده است. در اکدی هم یک ساخت اسمی ثانوی وجود دارد که ظاهراً با افزودن پسوند جمع $-\bar{u}$ به همین ریشه فعلی به معنای «همراه بودن» واژه $ni\bar{u}\bar{u}$ / به معنای «مردم» را پدید آورده (Black et al., 2000, p. 255)، و با «ناس» در عربی، به همان معنا قابل مقایسه است (برای همزادهای دیگر، نک: Zammit, 2002, P. 18).

در واریسی از احتمال‌های گوناگون برای ریشه «آن س» به معنای یاد شده، باید گفت در میان ماده‌های سامی که بر اساس ریشه ثنائی آفروآسیایی NS / ساخته شده باشند، معنای محوری مادینگی با شاخص «نساء»، طیف معنایی «خوی گرفتن» با شاخص «انس» و فراموشی با شاخص «نسیان» هستند.

در سطح آفروآسیایی فقط شش واژه را می‌شناسیم که در ساخت ثنائی خود ترکیب همخوانی NS / را حمل می‌کنند و احتمال دارد منشأ ریشه سامی یاد شده باشند؛ از این قرار: $nes-$ به معنای «ریگ، شن» (Orel & Stolbova, 1995, No. 1658) و همان لفظ به معنای «سرخ (رنگ)» (Orel & Stolbova, 1995, No. 1850) $nüs-$ به معنای «زن» (Orel & Stolbova, 1995, No. 1887) و همان لفظ به معنای «مرد، انسان» (Orel & Stolbova, 1995, No. 1888).

$nus-$ به معنای «تنفس کردن»، با ریشه نوستراتیک $nūsV$ *؛ صورت ثلاثی شده آن در سامی مرکزی NSM / به همان معنا، و بازمانده آن در کوشی شرقی $nVss-$ / به معنای «نفس» (Dolgopolsky, 2008, No. 1566).

$NS(Y)$ - به معنای «سست بودن . ضعیف بودن، بی‌هوش بودن» بازسازی شده توسط نگارنده که همزادهای آن در شاخه مصری در واژه مصری متأخر NSY / به معنای «صرع، غش» (Lesko, 2002, p. 247) و در شاخه سامی، در سامی در واژه عربی «نَسَسَ» به معنای «ضعیف شدن، ناتوان شدن» (فیروزآبادی، ۲/ ۲۵۴) دیده می‌شود. ماده ثلاثی NSY / در سامی باستان به معنای «فراموش کردن» و بازمانده عربی آن «نَسِی» به معنای «فراموش

۱ ساخت عربی نه با وند، بلکه با تغییر نواختی انجام گرفته است. ضمناً این که در عربی قرآنی، در سوره ناس واژه «ناس» به صورتی متناظر با واژه «جَنَّة» برای اشاره به نوع انسان به کار رفته است (ناس/۳۷)، در مقایسه با این که «ناس» غالباً در قرآن کریم به معنای «مردم» به کار می‌رود، نشان می‌دهد که در ریشه‌های کهن، این دو واژه با همان ملاحظه معناشناختی که اشاره شد، باید از یک ریشه ساخته شده باشند.

کردن، نادیده گرفتن» (برای همزادها، نک: Zammit, 2002, P. 401) نیز باید از همین ریشه ساخته شده باشد.^۱ پیش‌تر در طیف سوم معنایی از معانی ماده «أ ن س» در لغت عربی هم به کاربردهای نادر و محدودی اشاره شد که ممکن است با همین معنای ریشه‌ای مرتبط باشند.

در مقام ارزیابی باید گفت به جز واژه اخیر، هیچ یک از پنج واژه دیگر ارتباط مستقیمی با معانی مختلف در طیف معناهای «أ ن س» ندارند و تنها گزینه محتمل، ارتباط «أ ن س» با واژه ششم است. پیشنهاد این است که از واژه یاد شده، با استفاده از پیش‌ساز^۲ *i-/** ریشه ثلاثی ساخته شده باشد. این پیشوند که دالگاپولسکی در زبان فرضی نوستراتیک آن را به صورت *-/*pe-* و در سامی باستان به صورت *-/*?i-* بازسازی کرده، معنای نفی دارد و در همه زیرشاخه‌های سامی کاربرد آن نشان داده شده است. ضمن آن که افزون بر سامی، در برخی دیگر از شاخه‌های آفروآسیایی مانند کوشی شرقی و چادی غربی نیز کاربرد دارد (Dolgopolsky, 2008, No. 3).

چنین می‌نماید که با وارد شدن این پیش‌ساز بر سر ریشه ثنایی یاد شده، معنای ضد، یعنی «ضعیف نبودن، بی‌هوش نبودن» ساخته شده است. ارتباط معنایی «ضعیف نبودن» با معنایی چون «خویشاوندی» و «همراه بودن» که در فرهنگ قبیله‌ای عامل استحکام و اقتدارند، کاملاً قابل درک است، به همان اندازه که ارتباط «بی‌هوش نبودن» با معناهای طیف «دریافتن، توجه کردن» برای ریشه «أ ن س» قابل فهم است.

ساخت معنای فراموشی، بر اساس رابطه میان معنای «ندانستن» و «فراموش کردن» را می‌توان در برخی زبان‌ها با درجات مختلف اطمینان بازجست؛ مانند:

واژه کوشی سفلائی شرقی *-mam**: شک، تردید؛ همزاد با واژه چادی غربی *-mam**: فراموش کردن (Orel & Stolbova, 1995, No. 1720).

واژه ویتنامی *quen*: دانستن، عادت داشتن (Kông, 1975, p. 306)، ارتباط احتمالی با *quén*: فراموش کردن، حذف کردن، پرش کردن (Kông, 1975, p. 307).

۱ ارتباط احتمالی میان واژه اخیر که معنای «فراموشی» بر ساختی از آن است با واژه دوم به معنای «زن» می‌تواند در چارچوب گونه معناسازی با انتقال میان «ضعیف بودن/ ماده بودن» رخ داده باشد که نمونه آن در عربی در ماده «أ ن ث» نیز دیده می‌شود و در زبان‌های دیگر هم مصداق‌های متعدد دارد.

همچنین باید به واژه دورالژان باستان^۱ به صورت *-muyS** اشاره کرد که طیفی از معنا از «دیدن» تا «به یاد آوردن» دارد (Assadian & Hakola, 2003, p. 84) و در عین این که ممکن است با ابدال m|n منشأی برای وامگیری ریشه «نسی» و «انس» باشد، دست کم از نظر گونه‌شناسی ساخت معنا قابل استناد است.

این احتمال در باره ریشه ماده «أ ن س» که با معنای «انسان» یا «زن» مرتبط باشد، آن گونه که در روایات و فرهنگ شفاهی مسلمانان پیشینه دارد، تأییدی از نظر ریشه‌شناسی ندارد. در بازگشت به سخن در باره مسیر ساخت مفهوم «أ ن س» در زبان‌های سامی، باید گفت از آنجا که این ساخت با الگوی «سلب سلب» انجام پذیرفته، «أ ن س» نباید به معنای مطلق «دریافتن» دانسته شود و این تلقی پیش آید که معنایی از بُن ایجابی است. اگر از منظر مربع نشانه‌شناختی^۲ گریماس^۳ بدان نگاه کنیم، همانند فرقی که میان مرگ و «نه‌زندگی» وجود دارد، اینجا هم مسئله «نه‌بی‌هوش بودن» مطرح است. از همین روست که اگر «أ ن س» در یک بافت روایت‌شناختی^۴ فهم شود، مسئله آن حرکت از وضعیت سلب به سلب سلب است، پس انتظار می‌رود در جایی به کار رود که مسئله دریافتن پس از دریافتن در میان باشد و این ویژگی در کاربردهای قرآنی کاملاً مشهود است. همچنین در کاربردهای حدیثی، مثلاً در «خوی گرفتن» آدم به حوا، دقیقاً سخن از آن است که آدم پیشتر با هیچ موجودی همراه نمی‌شد تا آن که حوا پیش روی او قرار گرفت و او را شناخت.

باید گفت برخی از متقدمان نیز به این ویژگی در معنای «أ ن س» تفتن داشته‌اند، مانند ابن‌اثیر جزری که در *النهایه* خود، با این که معنای انس را به «دیدن» باز می‌گرداند، تصریح می‌کند که مقصود دیدن چیزی است که پیشتر برای فرد معهود نبوده است: «أی أبصر و رأی شیئا لم یعهد» (ابن‌اثیر، *النهایه*، ۱ / ۷۴).

بر پایه مجموع آن در باره ماده «أ ن س» ذکر شد باید گفت ریشه در واژه آفروآسیایی **NS(Y)* به معنای «سست بودن» دارد که ارتباط ثابت‌شده‌ای با واژه بسیار باستانی «نساء» ندارد؛ حتی اگر احتمالی هم برای ارتباط باشد، برگرفتن انس از نساء است. بنابراین رابطه بین

۱ Proto-Duraljan نام یک ابرخانواده مفروض که بر اساس فرضیه‌ای، نیای مشترک خانواده‌های زبانی دراویدی، اورالی، آلتایی، اورالی، ژاپنی و آندی است و نام خود را از آغاز این زبان‌ها گرفته است. دورالژان باستان یکی از زبان‌های منشعب از نوستراتیک فرض می‌شود که خود نیای خانواده‌های یاد شده است.

۲ Carrée sémiotique

۳ Algirdas J. Greimas

۴ Narrative

انس و نساء در چارچوب ریشه گرفتن نساء از انس از ریشه‌شناسی قابل تأیید نیست، اما ربط مفهومی میان زن و «خوی گرفتن آرام گرفتن» در چارچوب رابطه میان دو جنس زن و مرد، با پیش‌نمونه آدم و حوا یکی از آموزه‌های کهن در ادیان ابراهیمی است که در قرآن کریم نیز بر آن مهر تأیید نهاده شده است. در مجموع می‌توان گفت ماده «أ ن س» از قرآن کریم گرفته تا احادیث، و از احادیث تا کاربردهای متأخر عربی، به تدریج از طیف معنایی کهن با محوریت «دریافتن» (با الگوی سلب سلب) فاصله گرفته و طیف «خوی گرفتن» که کاربردی متأخر در زبان‌های سامی و عربی است، بر آن غلبه گرفته است. وام گرفته شدن واژه انس و برخی هم‌خانواده‌های آن در زبان فارسی با محوریت معنای متأخر، نوعی سبق ذهنی در درک کاربردهای این ماده در قرآن و حدیث را دامن زده است، حال آن که بر اساس شواهد و تحلیل‌هایی که ارائه شد، چه در قرآن و چه در احادیث، معنای غالب بر این ماده همان طیف معنایی کهن‌تر، یعنی «دریافتن» و مفاهیم منشعب از آن چون «شناختن» و «آرام گرفتن» است.

نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه باید گفت با رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و هم ریشه‌شناسی روشن می‌شود که معنای اصلی ماده «أ ن س» در عربی قرآنی در طیف «دیدن، دریافتن» است و به طیف معنایی «خوی گرفتن، روابط نزدیک برقرار کردن» که مربوط به دوره‌ای متأخرتر در زبان عربی کلاسیک است، نباید در فهم کاربردهای قرآنی مداخلت داده شود. تفسیرهای متقدم از ریشه «ایناس» و تحلیل کاربردهای حدیثی ماده «أ ن س» نیز همین نتایج را تأیید می‌کند. بر این پایه، آنان که در سوره احزاب معنای «خوی گرفتن» و محتوایی نزدیک به آنچه از «انس گرفتن» در فارسی فهمیده می‌شود، از ریشه استیناس دریافته‌اند، تحت تأثیر کاربردهای متأخر قرار گرفته‌اند. درک معنای استیدان از استیناس نیز کاملاً به دور از ارزش واژگانی این ریشه است و تنها وجه پذیرش آن فهم معنای استیدان به نحو استلزام از سیاق آیه است. در مجموع باید گفت در ترجمه‌ها و تفسیرهای ارائه شده از این دو کاربرد قرآنی، به‌ندرت به ارزش واژگانی آن التفات شده و به‌نظر می‌رسد این کم‌توجهی ناشی از مهجور بودن معنای کهن ماده در عصر تدوین و حاشیه‌رانی آن با غلبه معنای متأخر در عربی کلاسیک بوده است.

منابع

- ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسير القرآن العظيم*، به كوشش اسعد محمد الطيب، صيدا/ بيروت، المكتبة العصرية، ١٤١٩ ق/ ١٩٩٩ م.
- ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد، *المصنف*، به كوشش كمال يوسف الحوت، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٠٩ ق.
- ابن اثير، مبارك بن محمد، *النهاية*، به كوشش طاهر احمد زاوى و محمود محمد طناحى، قاهره، مكتبة عيسى البابى الحلبى، ١٣٨٣-١٣٨٦ ق/ ١٩٦٣-١٩٦٦ م.
- ابن بابويه، محمد بن على، *علائق الشرايع*، نجف، المكتبة الحيدريه، ١٣٨٥ ق/ ١٩٦٦ م.
- ابن خالويه، حسين بن احمد، *مختصر فى شواذ القرآن*، به كوشش برگشترسر، قاهره، المطبعة الرحمانية، ١٩٣٤ م.
- ابن عربى، محمد بن عبدالله، *احكام القرآن*، به كوشش محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ ق/ ١٩٨٨ م.
- ابن فارس، احمد، *مقاييس اللغة*، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، مصر، مطبعة عيسى البابى الحلبى، ١٣٦٦ ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، ١٣٧٤-١٣٧٥ ق.
- ابو عبيد قاسم بن سلام، *فضائل القرآن*، به كوشش احمد بن عبدالواحد الخياطى، مغرب، وزارة الاوقاف، ١٤١٥ ق/ ١٩٩٥ م.
- ابوهلال عسكرى، حسن بن عبدالله، *تصحیح الوجوه و النظائر*، به كوشش محمد عثمان، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ١٤٢٨ ق/ ٢٠٠٧ م.
- _____، *الفروق اللغوية*، به كوشش محمد ابراهيم سليم، قاهره، دار العلم و الثقافة، ١٤١٨ ق/ ١٩٩٧ م.
- ازهرى، محمد بن احمد، *تهذيب اللغة*، به كوشش محمد عوض مرعب، بيروت، دار احياء التراث العربى، ٢٠٠١ م.
- بخارى، محمد بن اسماعيل، *الصحيح*، به كوشش مصطفى ديب البغا، بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٧ ق/ ١٩٨٧ م.
- برقى، احمد بن محمد، *المحاسن*، به كوشش جلال الدين محدث، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٣١.
- بيهقى، احمد بن حسين، *دلائل النبوة*، به كوشش عبدالمعطى قلججى، بيروت/ قاهره، دار الكتب العمليّة/ دار الريان، ١٤٠٨ ق/ ١٩٨٨ م.
- _____، *شعب الايمان*، به كوشش محمد سعيد بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب

العلمیة، ۱۴۱۰ ق.

ترجمه تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۶.
ترجمه قرآن (قرن دهم هجری)، مترجم ناشناخته، به کوشش علی رواقی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.

جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح**، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، قاهره، دار الکتب العربی، ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۶ م.

خلیل بن احمد، **العین**، به کوشش مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، بغداد، دار الرشید، ۱۹۸۱-۱۹۸۲ م.

سعدی، علی بن جعفر، **کتاب الافعال**، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳ م.

سفیان ثوری، **تفسیر**، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ ق.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، **الدر المنثور**، قاهره، المطبعة المیمنیة، ۱۳۱۴ ق.

صاحب بن عباد، اسماعیل، **المحیط فی اللغة**، به کوشش محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۴ م.

صفی پوری، عبدالرحیم بن عبدالکریم، **منتهی الارب**، چ سنگی، [تهران]، ۱۲۹۶-۱۲۹۸ ق.

صنعانی، عبدالرزاق بن همام، **تفسیر القرآن**، به کوشش مصطفی مسلم محمد، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۴۱۰ ق.

ضیاء مقدسی، محمد بن عبدالواحد، **الاحادیث المختارة**، به کوشش عبدالملک عبدالله دهیش، مکه، مکتبه النهضة الحدیثه، ۱۴۱۰ ق.

طبری، محمد بن جریر، **التفسیر (جامع البیان)**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ ق.

طحاوی، احمد بن محمد، **شرح مشکل الآثار**، به کوشش شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۸ ق/ ۱۹۸۷ م.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، به کوشش نصر الهورینی، قاهره، المطبعة الحسینیة، ۱۳۴۴ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۱ ق.

مقاتل بن سلیمان، **تفسیر القرآن**، به کوشش احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق/ ۲۰۰۳ م.
مبیدی، احمد بن محمد، **کشف الاسرار و عدة الابرار**، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

نهج البلاغه، به کوشش صبحی صالح، بیروت، دار الکتب اللبنانی، ۱۳۸۷ ق.

Assadian, H. & H.P.A. Hakola, *Sumerian and Proto-Duraljan*, Finland,

- University of Kuopio, 2003.
- Black, J. et al., *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
- Del Olmo Lete, G. & J. Sanmartín, *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*, Leiden/ Boston, Brill, 2003.
- Dolgopolsky, A., *Nostratic Dictionary*, Cambridge: Cambridge University Press, 2008.
- Gesenius, W., *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F. Brown, Oxford, Clarendon, 1939.
- Kông, Lê Bá, *Vietnamese- English Conversational Dictionary*, Houston (Texas): Zieleks Co., 1975.
- Lesko, Leonard, *A Dictionary of Late Egyptian*, Fall River (MA): Fall River Modern Printing Co., 2002.
- Orel, V.E. & O.V. Stolbova, *Hamito- Semitic Etymological Dictionary*, Leiden et al., Brill, 1995.
- Zammit, M. R., *A Comparative Lexical Study of Qur'anic Arabic*, Leiden/ Boston/ Köln: Brill, 2002.